



در موسیقی ایران

متن اقتراح:

- ۱ - وجود مضمونهای غم انگیز در موسیقی ایران - که بهر حال انکارناپذیر است - ناشی از چه عواملی است؟
- ۲ - آیا در این مورد عوامل تکنیکی موثرتر بوده است یا نمود های اجتماعی و آیا رابطه علیت بین این عوامل دوگانه موجود است؟
- ۳ - مضمونهای غم انگیز شعری در تلفیقی که با موسیقی مییابد تا چه اندازه درازد یاد صفت غم انگیزی موسیقی ایران تاثیر دارد؟

(مطلب ذیل بدون در نظر گرفتن «شماره» نوشته شده است)

چون در شماره ۵۴ مجله موسیقی درباره غم و ارتباط آن با موسیقی ایران اقتراح جالبی منظور شده بود و صاحب نظرانی در این باره مطالب



مصطفی پور تراب

رهبر ارکستر

جالبی نگاشته بودند بی‌مناسبت نیست که نظرات اینجانب را نیز در یکی از شماره‌ها درج نمایند شاید نتایج مثبتی بیار آورد.

قبلاً ذکر مقدمه‌ای ضروری بنظر می‌رسد:

ساختمان بدن انسان از اعضای تشکیل یافته که وجود او را منشاء اثر ساخته است، در میان آن اعضاء عضوهائی هستند که نمودهای خارجی توسط آنها احساس شده و نتیجه آن به‌غز انسان اعلام می‌شود، این اعضاء را در اصطلاح حواس انسان مینامند که عده‌ای تعداد آنها را به پنج و بعضی دیگر به شش و اخیراً بعضی به یازده و دوازده رسانیده‌اند.

بعقیده اینجانب انسان دارای حواس بیشماری برای درک نمودهاست که بعضی از آنها قابل لمس تر یا با اصطلاح مادی‌ترند مانند حس شنوایی یا حس گرسنگی و یا حس تعادل که حیوانات نیز بخوبی آن را دارا هستند و تعداد بسیار زیادتری از آن در مقابل نمودهای بسیار لطیف و ظریف متأثر میشوند. این تأثرات بستگی زیادی با تکامل مغز انسان دارد بدین معنی که هرچه سطح دانش بشری بالاتر رود نقاط حساس او در اثر برخورد با نمودها زودتر و کامل‌تر متأثر میشود و در نتیجه احساسات مختلفی با او دست میدهد یا بالعکس.

مثلا درار گانیسم بدن کودکی که تازه متولد شده است نقاطی وجود دارد که در اثر سوختن زودتر متأثر میشود، ولی اگر در طی زندگی کودک از سوختن مصون بماند بهیچوجه نمیتوان حس سوختن را در مغز او مجسم نمود. این موضوع روشن میسازد که هرچه دامنه فهم بشر توسعه پیدا کند در اثر برخورد بالذات و مشتقات مختلفی از وجود او متأثر شده و در مقابل آن نموده عکس العمل هائی بروز میدهد و در نتیجه احساسات مختلفی در او پدید میآید.

هنگامی بشر به احساسات هم نوع خود واقف میشود که وسیله بیانی داشته باشد که بتواند راحتی یا ناراحتی خود را در ذهن طرف منعکس نماید. اولین وسیله بیان برای بشر اولیه سروصداهای او بوده که بتدریج بشکل کلماتی درآمده که نشانه آن ایجاد حس بخصوصی در بین قبائل معین و وسیله ارتباط حواس بیکدیگر بوده است مثلا ایرانیها کلمه درد را برای بیان درد، درحالیکه ممالک دیگر کلمات دیگری برای همان منظور بکار برده اند. پس اگر يك اروپائی بخواهد درد خود را بایک ایرانی که بازبان او آشنائی ندارد درمیان بگذارد به نتیجه قطعی نمیرسد بنا براین به این نتیجه میرسیم که هر گونه ناراحتی از خارج روی ار گانیسم بدن ما تأثیری میگذارد که بوسیله سلسله اعصاب بمغز رسیده و ما آن را حس میکنیم و در نتیجه با داشتن عضو گویائی بدیگران منتقل مینمائیم حال اگر عضو گویائی را از بین ببرند چگونه میتوان ناراحتی هارا توضیح داد و بدیگران منتقل کرد؟ شاید بوسیله نوشتن بتوان احساسات را بیکدیگر منتقل نمود که در اثر فقدان عضو مربوط بآن نیز بازهم بیان احساس غیرممکن میشود.

تا اینجا باین نتیجه رسیدیم که ممکن است کسی چیزی را درك کند ولی فاقد قدرت بیان بوسائیل مختلف باشد مثلا نقاش احساسات خود را بوسیله خطوط و رنگها و موسیقی دان آنها را بوسیله ریتمهای مختلف و صداها و ترکیب معین آنها با هم بیان میکند. ولی اشکالی که پیش میآید اینست که يك موسیقی دان آلمانی باموسیقی مخصوصی که دستگاه درك آن در افراد آلمانی کاملتر وجود دارد بیان احساس میکند. برای روشن شدن باید مثالی بزنیم.

فرض کنید که شما دارای رادیومی باشید که فقط فرستنده با موج متوسط، آنرا متأثر میکند یعنی فقط صدای این فرستنده را میتوان با آن شنید. حال اگر یک دستگاه فرستنده خیلی قوی امواج کوتاهی را پخش کند شما آنرا نمیشنوید چون طول موج فرستنده با طول موج گیرنده آن متفاوت است با اینکه نه عیب از فرستنده است و نه از گیرنده بلکه در اینجا فقط اختلاف طول موج سبب نشنیدن صدا میگردد.

اگر یک فرد بیسواد ایرانی از سنفونی استادی مانند بتهون لذت نمبرد بآن علت است که بتهون بیانات خود را بزبان آلمانی موسیقی، برای یک بیسواد ایرانی بیان میکند. طول موج فرستنده (اثر بتهون) با گیرنده (درک یک فرد بیسواد) مطابقت ندارد درحالیکه قوه درک که یک فرد تحصیل کرده ایرانی قابلیت انطباق بیشتری با آثار عمیق هنری دارد.

در بدن انسان بر اثر احتیاجات او احساسات فراوانی خودنمایی میکند که اگر احساس برآورده شدن احتیاجات او را مثبت فرض کنیم بایستی واژدگی هایش را منفی قلمداد نماییم.

خوشحالی در اثر برآورده شدن احتیاجات بشر، و غم در اثر عواملی که مخالف تمایلات و تمنیات اوست بوجود میآید. البته غم هرملت رنگی مخصوص بخود دارد و بشکل معینی جلوه گری میکند که ممکن است برای قوم و ملت دیگر مفهوم دیگری داشته باشد:

غم غم بو و غمخوار دلم غم غم هم مونس و هم بارو همدم
غم نهله که مو تنها نشینم مریزا بارک الله مرحبا غم

بیا جانا دل پر درد من بین سرشک سرخ و رنگ زرد من بین
غم مهجوری و درد صبوری همه برجان غم پرورد من بین

دلم دور است واحوالش نزونم کسی خواهم که پیغامش رسونم

« نوای ناله غم اندوته دونو عیار زر خالص بوته دونو »

از این ابیات با باطاهر چنین استفاد میشود که غم سبب تغییرات روحی

وجسمی شده و انسان را وادار میکند که برای فرار از آن همیشه در تفکر و تلاش باشد .

اگر تمام تمایلات و تمنیات بشر بر آورده میشد ممکن نبود بشر به ترقیاتی که تا بحال نائل شده است برسد پس تمدن امری را احتیاجات و ناراحتی های بشر بوجود آورده است . یعنی هر پدیده از اجتماع تضادها بوجود می آید مبارزه انسان بر ضد تمایلات خود، او را بمقام معنوی و روحانی، و مبارزاتش برای رسیدن به لذات، باعث پیشرفت تمدن بشری میگردد.

«غم» یکی از حالاتی است که در اثر واپس زدگی های مختلف یا ارضاء نشدن تمایلات با انسان دست میدهد . اگر نسبت غم و شادی در وجود انسان باندازه معینی نباشد نظم قوای متفکره او بهم میخورد و ممکن است عقل او زایل شود . شادی بدون غم و غم بدون شادی ایجاد یک زندگی یکنواخت و خسته کننده مینماید که حیوانات بآن دچارند.

هنر بیان سایه و روشن زندگی بشر و اجتماع تضادها است با نظم معین .

اگر سنفونی پاتتیک چایکوسکی (که غم عمیقی را بطرز زیبا و بدیعی بیان میکند) افراد ضعیف النفسی را وادار بخود کشی مینماید نباید هنر مطرودی شمرده شود چون زیبایی را باید بامحک و ترازی زیبایی سنجید نه بامحک مضر یا سودمند بودن آن .

اگر هنر پیشه ای درد ورنجی را بطرز بدیعی مجسم میکند، نباید هنر او را چون در اشخاص ضعیف تأثیر سوء میگذارد و باعث یاس و بدبینی میشود ندیده گرفت .

حقیقت تلخ است ، و حقایق زندگی را بعلت تلخ بودن آن نمیتوان مستور و پوشیده داشت .

کلمات درد ورنج و غم را بشر خلق کرده، چون در تمام مراحل با آن روبرو بوده و برای فرار از آنها تلاش کرده است و همین تلاش که بخاطر فرار از غم و رسیدن به خوشی و لذت بوجود آمده او را متمدن تر ساخته است . موسیقی غم انگیز ما نتیجه و مبین ناراحتی های ملتی است که قرنهای در برابر تاخت و تاز اجانب پایداری و تحمل و تلاش نموده است در حالیکه

بعضی عقیده دارند که ضعف و کمبود تکنیک موسیقی ما را غمگین ساخته است .

اگر چنین فرضی را قبول کنیم باید موسیقی غمگین چایکوسکی را (درسفونی پاتتیک یارومتو ژولیت و طوفان و هاملت و ...) فاقد تکنیک بدانیم .

البته میتوان ادعا نمود که تکنیک آنچنان را آنچنان تر میکنند یعنی وجود تکنیک در هر رشته میتواند غم و شادی را بطرز بهتر و گویاتری بیان نماید نه آنکه فقدان آن غم بوجود آورد .

چون در ایران روح یگانگی و فردیت بیشتر از غرب است البته بهتر از آنها توانسته اند احساسات و فانتزیهای ظریف خود را در موسیقی بشکل ملدیهای طولانی يك صدائی که نماینده روح فردیت آنهاست نشان دهند همانگونه که آن احساسات ظریف را در نقاشی مینیاتور با خطوط ظریف بطرز بدیعی مجسم میسازند.

اینها تمام انرژی خود را صرف بوجود آوردن موسیقی يك صدائی نموده اند و این بعلت غنای موسیقی ایران است. در صورتیکه غربیها از يك ملدی کوتاه ملدیهای دیگری بوجود آورده اند چون انرژی خلاقه خود را به تمهیدات مختلف از قبیل آرمونی و کنترپوان و ارکسترسیون تقسیم کرده اند و با این رنگ آمیزیها تم کوچک و ساده خود را زینت بخشیده اند درحالیکه شرقیها تنها با ملدیهای زیبای خود احساسات دقیق و ظریف را بطرز معجزه آسایی بیان کرده اند. زیبایی این ملدیها سبب شده که احتیاج به چند صدائی احساس نشود، درحالیکه اگر آرمونی را از موسیقی غربیها جدا کنیم دیگر ملدی ای که معرف بیان احساس باشد باقی نماند.

احتیاج مادر اختراع است .

پهناوری سرزمین ایران فی المثل سبب شده است که خانه ها بصورت انفرادی و يك طبقه و دو طبقه ساخته شود درحالیکه در ممالک کوچک بعلت کمبود زمین مجبور شده اند صنعت معماری را جلو ببرند تا بتوانند عمارات چندین طبقه بسازند. و مردم بطور اجتماعی در طبقات مختلف زندگی کنند. این خصیصه در همه نموده های زندگی ما پدیدار است .

غناى ملودىهاى ما سبب شده تاموسيقى ما بصورت يكصدائى باقى
بماند وما نند قطعاتى كه باح براى ويلن تنها نوشته، به تنهائى باموسيقى چند
صدائى غربىها رقابت كند.

غم موسيقى ايران روح آنرا تشكيل ميدهد و معرف ناكامىهاوشكستها
ويپروزيهاى اين ملت است حال بايد ديد اگر بااستفاده از تكنيك موسيقى
غربى موسيقى ايرانرا تزئين كنند تاچه حد به زيبائى آن افزوده خواهد شد
اين امر مهم برعهده موسيقى دانان جوان ماست كه باروش واقع بينانه خود
مايه افتخار و سر بلندى ملت و سر زمين ايران شوند.

اين اقتراح براى ابراز رآى صاحب نظران مفتوح است

شرويشگاه علوم انسانى و مطالعات فرهنگى
رتال جامع علوم انسانى